



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۲۹-۰۲۷ نمابر: ۸۸۹۸۶۸۲۸-۰۲۶ تلفن اگهی‌ها: ۸۸۷۶۱۷۷۰-۰۲۷
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۲۳-۰۲۲
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharhnewsaper.ir

تهران : آذان ظهر ۶:۰۶ آذان مغرب ۵:۱۷ آذان صبح فردا ۵:۰۵ طلوع آفتاب ۶:۳۲

بی‌بی مشروطه

برنامه‌ریزی خوب است

بی‌الدین مرشدی



■ این ماجرا اصلا هیچ ارتباطی به بی‌بی‌ام ندارد. همان که بهانه‌ای شده برای نوشتن این ستون «بی‌بی مشروطه» که این روزها رفته است توی ۱۰۷ سالگی و هسمن مشروطه است. الان بیشتر می‌خواهم در لزوم برنامه‌ریزی در زندگی بگویم که چقدر خوب است. عین من که کلی برنامه‌ریزی می‌کنم توی زندگی‌ام البته این مطلب بیشتر مربوط است به ترس‌های من. ترس‌هایی که زندگی آدم را یک‌جوری با خودشان همراه می‌کنند و آدم باید برای این ترس‌ها برنامه‌ریزی کند. طبیعتا این ماجرا برمی‌گردد به وقتی که من بچه بودم، و آن وقت‌ها اصلا نمی‌فهمیدم چی به چیست. یعنی یک آدم خوشحال بودم که مدام میان خانه خودمان و خانه مادر بزرگم و خانه عماد در رفت و آمد بودم و روزی چندبار این سه تا خانه را می‌رفتم و برمی‌گشتم. البته خانه‌های دیگری هم بودند مثل خانه همسایه‌مان که با پچه‌شان همبازی بودم. البته اینهایی که دارم می‌گویم مقدمه ماجراست و اصل ماجرا برمی‌گردد به آن روزی که رفتم خانه عمهام و هیچ‌کس خانه‌شان نبود و فقط مادرشوهر عمهام خانه بود. پرسیدیم: «همه و بچه‌ها کجا هستند؟» مادرشوهر عمهام هم گفت: «رفت‌اند صحرا.» صحرا جایی است که خیلی دور است و زمین کشاورزی است و همشهری‌های من هر کدام‌شان یکی یک صحرا دارند. ما اما صحرا نداریم. راه صحرا را فقط می‌دانستیم از پشتت خانه عمهام است. راهم را کشیدم که بروم سراغ عمهام و بچه‌هایش که توی صحرا حتما خوش می‌گذرد. آواز خوانان داشتم تو جاده خاکی می‌رفتم که از دور سه تا سگ دیدم که دارند می‌آیند سمت من. هم که عین سگ از سگ می‌ترسم همان‌جا نشستم و تکان نخوردم. سگ‌ها آمدند تا چند قدمی من ایستادند و آنها هم تکان نخوردند. خلاصه اینکه این وضعیت ادامه داشت تا حدود پنج، شش ساعت که دیدم از دور عمهام دارد با بچه‌هایش از صحرا برمی‌گردد. الان که دارم فکر می‌کنم می‌بینم اگر عمهام از صحرا بر نمی‌گشت چه کار باید می‌کردم؟ به گمانم من هنوز همان‌جا نشسته بودم و سگ‌ها هم همان‌طور نشسته بودند و من که الان دیگر هیچی ازم نمانده بود.

البته ماجرای سگ‌های زندگی من به همین سه تا سگ تمام نشد. یعنی کلی سگ هستند که توی زندگی من اثر گذاشته‌اند. یکی‌اش چندتا سگ است که صبح اول صبح که داشتم می‌رفتم کوه گذاشتند دنبالم و من بدو سگ بدو، من بدو سگ بدو، من بدو سگ بدو. کلی شانس آوردم که سگ‌ها تا یک جایی انگار بیشتر اجازه نداشتند دنبالم بکنند و گر نه الان تکت‌پاره شده بودم و تمام.

اما اصل ماجرا برمی‌گردد به وقتی که نشسته بودم خانه عمویم و داشتم به حرف‌های عمویم گوش می‌کردم. عمویم داشت از قدیمی‌های گفت و من هم که کلا عاشق قدیم‌ها هستم، یکپو وسط حرف زدن‌هاش بود که یادش آمد قدیم‌ها یک سگ داشته که اسمش گرگی بوده و کلی گرگی سگ خوبی بوده. اسم گرگی که آمد تنم شروع کرد به لرزیدن. اصلا جوری می‌لرزیدم که انگار صدا تا سگ گذاشته‌اند دنبالم و من بدو صدا تا سگ بدو، من بدو صدا تا سگ بدو، من بدو صدا سگ بدو. طاق‌ت نیاوردم و بلند شدم و از خانه عمویم زدم بیرون تا خانه خودمان که یک کوچه فاصله است همین‌طور می‌لرزیدم. آمدم خانه و به مادرم گفتم: «ماجرای این گرگی چیست؟» مادرم با اسمش را شنیدم شروع کردم به لرزیدن؟ مادرم یادش آمد به آن وقت‌هایی که من خیلی بچه بودم مثلا شش ماهه که من با این آقا گرگی یک جایی تنها می‌شوم و این گرگی معلوم نیست چه کار می‌کند یا من که شروع می‌کنم به لرزیدن و گریه کردن و نتیجه گرگی می‌کنم که مرا می‌برند بیمارستان. نتیجه اخلاقی این ماجرا این است که همین مساله باعث می‌شود که من از سگ بترسم و هنوز که هنوز است اسم سگ بیاید می‌ترسم و به خودم می‌لرزم. اما همه اینها را نوشتم که بگویم ترس خوب نیست اصلا آدم باید از خودش رشادت به خرج بدهد و با خطر همراه بشود. البته اینکه دارم می‌گویم شبیه شوخی است چون من سگ بیبنم پس می‌افتم. قدم پایین می‌آید، فشارم بالا می‌رود. سرم درد می‌گیرد. تپش قلب می‌گیرم. دست و دلم می‌لرزد و کلی مرض دیگر می‌گیرم. مثل آن شب که داشتم داستان می‌نوشتم و صدای سگ از توی کوچه آمد و من ترسیدم و همان‌جا توی داستان نوشتم که من سگ می‌ترسم و صدای سگ می‌آید و از ترسم هنوز نتوانسته‌ام این جمله نامربوط را از داستاتم حذف کنم. البته همه اینها را که نوشتم برای این بود که بگویم خیلی خوب است آدم ضعف‌هایش را بشناسد و برای آن برنامه‌ریزی کند. دقیقا عین من که می‌دانم از سگ می‌ترسم و برنامه‌ریزی کردم‌ام که نترسم ولی نمی‌دانم چرا هیچ‌وقت برنامه‌ریزی‌هایم درست از آب در نمی‌آید.

شرق

زخمه «حسین علیزاده» بر ۶۱ سالگی نوازنده‌ای یکه و متبحر

اردشیر کامکار



«حسین علیزاده» را بار نخست با اجرای «سواران دشت امید» و «حصار» زمانی که این دو قطعه را با گروه «شیدا» و «عارف» در رادیو اجرا کرد، بیش از پیش شناختم. او با همین دو قطعه توانست تفکر خاصی را به موسیقی ما بیفزاید چون آن زمان که اکثر کارهای موسیقایی مادر همان فضای سنتی قبل مانده بود، این دو قطعه تحرک تازه‌ای به اتمسفر موسیقی اصیل ایران داد.

سال‌های اول دهه ۶۰ در کانون «چاوش» بیش‌تر با ارزش هنری او و شخصیت دوست‌داشتنی‌اش آشنا شدم. چون دیگر همکار بودیم و بیش‌تر همدیگر را



عکس:حمید جایی‌پور

عاشق این سرزمین و این مردم

پژمان حدادی



مدت زیادی از سفر و تور اجرایی «آن و آن» که در کنار «ستاد حسین علیزاده» در شهرهای مختلف ایران داشتم نمی‌گذرد. لحظات زیبا و یادماندنی این سفر دارای ویژگی خاصی بود، چراکه از یک‌سو به شهرهای مختلف ایران رفتم و با مردمی سرشار از مهر و عشق وصف ناپذیر روبه‌رو شدیم و از سوی دیگر حضور شاخص حسین علیزاده رنگ و بویی دیگری به این تجربه می‌افزود. با وجود شناختی که در سال‌های طولانی در قالب

زاویه دید

به مدت دو هفته «رمان باباگوریو» در «شبکه فرهنگ» خوانده می‌شود

تعجب «مهدی سحابی» از خوانش بی‌اجازه

است که ساز و کار و آیین‌نامه‌ای طراحی شود تا از این پس تهیه‌کنندگان اولاً بدون اجازه ناشر نتوانند چنین کارهایی را صورت دهند و ثانیاً بودجه‌ای را برای این کار اختصاص دهند که به ناشر و مولف یا مترجم کار تعلق بگیرد بابت حقوق مادی ناشی از پخش این اثر (همانند همه‌جا دنیا) این‌گونه حمایت واقعی از هنر و هنرمند و فرهنگ و کتاب و نشر صورت می‌گیرد و نویسنده و مترجم و ناشر دستمزد واقعی کارشان را می‌گیرند. اصولاً در بسیاری از نقاط دنیا بخش مهمی از درآمد‌های ناشران و اهل قلم از این‌گونه موارد تیر می‌شود نه تنها از فروش پشت جلد کتاب. برای صدا و سیما پسندیده‌نیست با بودجه‌ای یک‌میلیاردلاری (به گفته معاون سازمان در رادیو) هر روز و شب از شبکه‌های مختلف صوتی و تصویری‌اش آثاری پخش شود (به‌خصوص در حوزه موسیقی و کتاب) که ناله و نفرین مولفان و ناشرانش از بی‌اعتنایی به حقوق حقه آنها یا به آسمان بلند است یا در گوشه و کنار رسانه‌های دیگر به حوزه‌های عمومی کشیده می‌شود.

این روزها احتمالاً ایلاغیه بودجه سال آینده در دستور کار مسئولان و برنامه‌ریزان صدا و سیما قرار دارد. بهتر است یکبار برای همیشه بودجه‌ای برای مطالعات این کار در ردیف بودجه صدا و سیما گنجانده شود تا سال آینده شاهد باشیم که دست‌اندرکاران صدا وسیما همچنان‌که حقوق اهل سینما را بابت پخش آثارشان به تمام و کمال می‌پردازند، حقوق اهل موسیقی و نشر را هم رعایت کرده و پرداخت کنند.

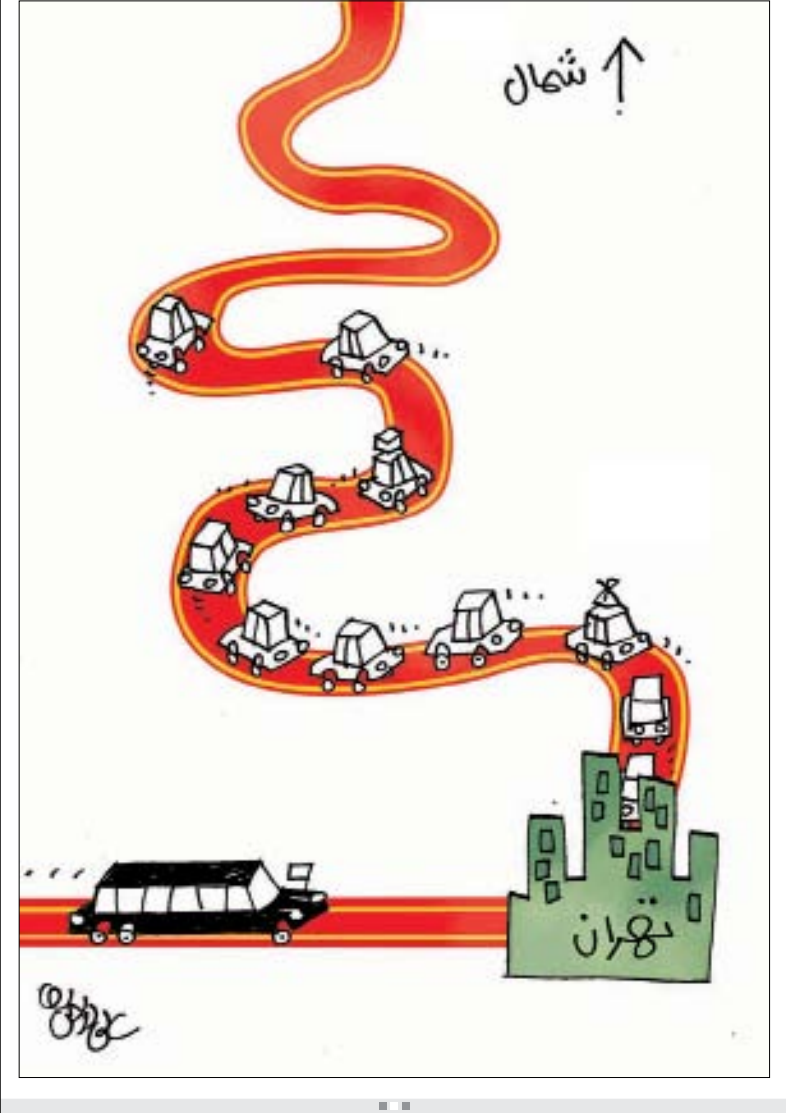
توضیح: تیتیر مطلب (اگرچه فضایی سورنالیستی و غیرواقعی دارد) از عکسی گرفته شده از شادروان مهدی سحابی که دست تعجب و شگفتی بر لب بالایی و سیبل پریشش دارد و خیره بر رویه‌ر نگاه می‌کند. گویی او هم همانند ما از اینکه یکی دست در جیب او کرده و بدون اجازه‌اش اثرش را پخش می‌کنند، شگفت‌زده و متعجب است و در ذهنش می‌گوید: اُ تو روز روشن؟! از دوستان «شرق» خواستم به جای عکس یادداشت‌نویس، عکس ایشان کار شود. یادش گرمای باد.



دوشنبه ۶ شهریور ۱۳۹۱ - ۹ شوال ۱۴۳۲ - ۲۷ آگوست ۲۰۱۲ - سال دهم - شماره پیاپی ۱۶۱۱ - شماره ۶۸۷ دوره جدید - ۲۰ صفحه

علی درخشی

aderakhshi@yahoo.com



نگاه سبز

تبدیل چالش زلزله «اهر» به فرصت

محمّد درویش

Darvish100@gmail.com



یکی از کمیت‌بارترین نشان‌زنده‌ای هر زلزله، پس از تحمل تنش‌های روحی، روانی و اجتماعی حاصل از درگذشت دسته‌جمعی اهالی یک سرزمین، بی‌شک ویرانی زادیوم، سکونتگاه‌ها و اغلب شناسه‌های اصیل و بومی زیست در آن قلمرو مسکونی است؛ مولفه‌ای که سبب می‌شود تا تداوم حیاتی باکیفیت برای بازماندگان را در محل دشوار کند. به عنوان مثال در زلزله مرگبار رودبار و منجیل، بیش از ۲۰۰هزار باب منزل مسکونی کاملاً از میان رفت؛ منازلی که اغلب آنها از هویتی فرهنگی و بومی – دست‌کم – برای ساکنان و بازماندگانش برخوردار بودند. در زلزله اخیر در آذربایجان شرقی هم، آمارهای اولیه حکایت از تخریب حدود ۱۲هزار واحد مسکونی در متجاوز از ۳۰۰ روستا دارد که با توجه به قدرت زلزله (۶٫۲زیربشتر) حکایت از نادیده انگاشتن بسیاری از ملاحظات مربوط به مقاوم‌سازی منازل و سازه‌های ساختمانی دارد. به همین دلیل و با توجه به در پیش بودن فصل سرما در آن منطقه از کشور، به نظر می‌رسد شتاب ساختمان‌سازی در منطقه عمومی شهرستان اهر، چنان افزایش یافته است که بیم آن می‌رود تملای شاخص‌های مربوط به هویت فرهنگی و چشم‌انداز زیبا و اصیل روستاهای منطقه، قربانی این تعجیل در مقاوم‌سازی شود؛ نکته‌ای که بی‌شک سبب خواهد شد تا بازماندگان آن فاجعه، همواره حسرت روز‌های گذشته را بخورند و سلامت روانی‌شان آسیب جدی‌تر ببیند. به‌عنوان مثال، تجربه ساخت سکونتگاه‌های جدید و مقاوم به زلزله در اغلب روستاهای توابع شهرستان طیس، مانند روستای اصفهک – که نگارنده از نزدیک شاهد آن بوده است – نشان می‌دهد که متأسفانه بیشتر معیارهای بومی‌سازی و ساختارهای زیباشناسانه در ساخت روستای

مجموعه شعر «توماس ترانستروم» در انتظار مجوز

چندین عنوان کتاب شعر و داستان از موسسه نشر بوتیمار مجوز گرفت و به زودی راهی بازار می‌شود. «حسین فاضلی» مدیر نشر بوتیمار گفت: دو مجموعه داستان عاشقانه از «یوان تورگنیف» مجوز گرفته که با همکاری انتشارات نگاه به زودی راهی بازار می‌شود. مجموعه شعرهایی از ترانستروم با ترجمه «سهراب رحیمی» و نیز شعرهای عاشقانه لورکا با ترجمه «حسن صفدری» و اشعاری از نرودا با ترجمه «قاسم صنّعی» از دیگر کتاب‌های در صف انتظار برای دریافت مجوز است. وی همچنین از افتتاح کانفروشی بوتیمار در مشهد (غرفه ۲۸ بازارچه کتاب این شهر) خبر داد.

سپهر

در مراسم تدفین

شهاب‌الدین طباطبایی



■ بهانه‌هایم برای ننوشتن مراسم تدفین تمام شد. آنقدر مطلب برای ننوشتن هست که دیگر بهانه‌ای برای به تاخیر انداختن مراسم تدفین ندارم؛ تدفین همان زنی که طبق معمول در اوج دعوای همیشگی با همسرش آرزوی مرگ کرد و مرگ هم رسید و جانش را گرفت. واقعاً مرگ جانش را گرفت، نه اینکه زن خودش جان داده باشد. مثل حق که باید گرفت. مرگ جان زن را گرفت. زن اهل جسان دادن نبود. زن مرد، یعنی جانش افتاد به دست مرگ و خودش مانند مرگ هم جان زن را برداشت و برد جان در مراسم تدفین حاضر شد، باید حاضر می‌شد، خیلی سرحال نبود، حوصله شرکت در مراسم را نداشت، حالا که آزاد شده بود، حتی یک لحظه هم نمی‌خواست در قید و بند چیزی باشد، شرکت در یک مراسم تکراری و بی‌فایده برایش خسته‌کننده بود. مادرش را دید که کنار قبر روی یک نیمه‌آجر نشسته بود، مثل همیشه مشغول دعا خواندن بود، از ابهایش که می‌جنبید فهمید، نزدیک‌تر رفت، درست بالای سر مادرش و کمی هم پایین‌تر، نزدیک لب‌ها که همچنان می‌جنبیدند و برای اولین بار شنیدم که مادرش هیچ دعایی نمی‌خواند. برای اولین بار فهمید که لب‌های آنکه لفظی در کار باشند می‌جنبند، خندید، چقدر بی‌خیالی خوب بود. از همان‌جا نگاهش چرخید به جایی که شوهرش با دو نفر حرف می‌زد. هرچقدر چشم‌های مرد سرخ نشده بود، چشم‌های مادرش گریان بود. با خودش گفت شاید هنوز شو که است، مرگ جسمم آنقدر ناگهانی بود که باور کردنش سخت باشد. قاری و قبرکن بند و بساط‌شان را جمع کردند که بروند، خیلی از بابت پولی که گرفته بودند راضی نبودند. زن از بالای سر مرد کمی پایین‌تر آمد، مرد با خودش غر می‌زد، حالا که مرده هم خرج روی دستم می‌گذارد. زن خندید، شرکت‌کنندگان در مراسم تدفین رفتند، زن کنار قبر خودش نشسته بود، دعوت‌نامه‌ای برایش آوردند، جان‌های تازه در رفته زنان برای شب به میهمانی خانم حوادوت شده بودند.

آکادمی

«نیل آرمسترانگ»، نخستین فاتح ماه
در ۸۲سالگی درگذشت

آخرین پرواز «عقاب» به آسمان

■ **گروه علم:** «این گامی کوچک برای یک انسان و جهشی بزرگ برای بشریت است.» این سخن «نیل آرمسترانگ» بود، زمانی که بر کره ماه قدم گذاشت و به عنوان نخستین انسان از کره‌ای دیگر با همونوعان خود سخن گفت. اکنون آن پاهای دیگر نای گام برداشتن ندارند و برای همیشه از حرکت بازمانده‌اند. براساس بیانیه‌ای که خانواده «نیل آرمسترانگ» منتشر کردند، وی از مدت‌ها پیش به بیماری انسداد شریان‌های کرون قلب مبتلا بود و به همین دلیل فدهم مرد امسال، عمل جراحی قلب را تجربه کرده بود. اما آنکه عمل جراحی با موفقیت انجام شد، پیامدهای این بیماری هیچ‌گاه او را رها نکرد و او در واپسین ساعت‌های روز شنبه گذشته (چهارم شهریور) در سن ۸۲ سالگی در بیمارستانی در کلمبوس اوهایو درگذشت. «نیل آرمسترانگ» فضانورد ناسا، خلبان آزمایش‌کننده، مهندس هوافضا، استاد دانشگاه و خلبان نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا بود. مهم‌ترین جنبه‌های شخصیت وی که همه آن را ستایش کرده‌اند، شجاعت، روحیه مبارز، طبعی، شکست‌ناپذیری و قدرت تصمیم‌گیری در لحظه‌های دشوار بود. برای مثال زمانی که بافضایی‌های مامانشین «ایگل» (به معنای عقاب) به سمت ماه می‌رفت، در مرحله فرود دچار مشکل شد، هر آن احتمال داشت با صخره‌های ماه برخورد کند. مامانشین باید در جایی امن فرود می‌آمد، ولی اگر خیلی هم دور می‌شد، همه سوخت فضاپیما مصرف می‌شد و دیگر سوختی برای بازگشت باقی نمی‌ماند. اما جای نگرانی نبود، «نیل» با اعتمادبه‌نفسی مثال‌زدنی (در حالی که طبق گزارش‌های پزشکی، قلبش با بیشترین شدت ممکن می‌تپید) فضاپیما را از حالت خودکار خارج کرد و خودش هدایت آن را برعهده گرفت. هرچه باشد، مغز «نیل» بهتر از کامپیوتر فضاپیما و دست و پایش بهتر از موتور موشک کار می‌کردند. روز ۳۰ تیر ۱۳۴۸ هنر‌نمایی او را نیم‌میلیارد نفر از سه‌ونیم‌میلیارد جمعیت آن روز جهان زنده از تلویزیون تماشا کردند. روزی یکی از طرفداران سفرهای فضایی گفت: «زمین گهواره بشر است، اما هیچ انسان‌ای از نمی‌توان تا ابد در گهواره نگاه داشت.» «نیل آرمسترانگ» نخستین انسانی بود که آنقدر جرات داشت که از گهواره بیرون آید و با گام برداشتن در دنیای ناشناخته، بشریت را به سمت بلوغ هدایت کند. زمانی که او مامانشینان را به سلامت روی سطح ماه فرود آورد، گفت: «پنجایا پایگاه آراش، عقاب بر ماه فرود آمد.» تهران، صندوق پستی ۳۴۹۶ – ۱۶۷۶۵، دبیرخانه جهانی کتاب سال شعر خبرنگاران،بفرستند در بخش ویژه نیز که برای کشف استعدادهای شعری بر گزار می‌شود، آن دسته از شاعرانی که تاکنون کتاب منتشر نکرده‌اند، می‌توانند آثار خود را تنها از طریق نشانی پست الکترونیکی sherekhabamegar@gmail.comبفرستند.